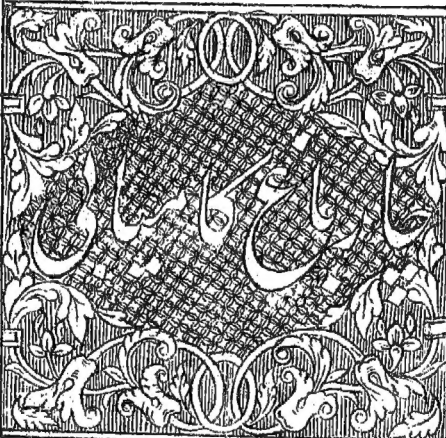




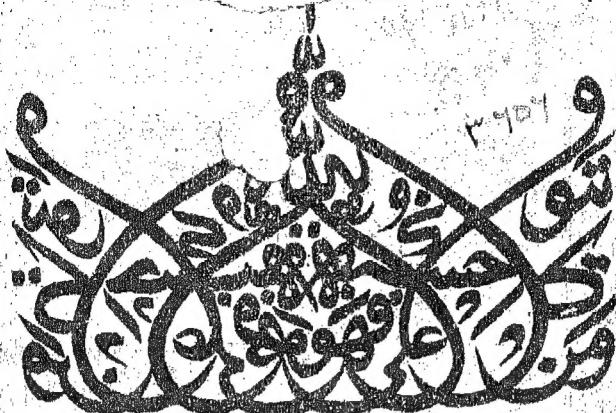
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کہ چار نہفت بند مدیہ صحابہ کبار رسول مختار المسطیہ



مقتنیف جناب شیخ امدادی صاحب مدرستہ قصبہ سانبوی ملک اتر

مطبع ۱۲۹۱ھ افغانیہ ایک کتب خانہ مطبوعہ



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد خالق ارض و سادات حضرت سرور انبیا محمد مصطفیٰ احقر محمد بن علی المدنی علیه  
 سلام بر عاشقان چار یا حضرت رسول فخر صلعم تخی بسا و که عالم جناب کلمات انتساب  
 حقیقت آگاه طریقت پناه شیخ اماراد علی حبیب بن شیخ دانش علی بن شیخ سلطان  
 شیخ محمد اسحاق بن شیخ محمد سلام بن شیخ محمد سعید مرحوم رئیس چودهری قصبه سائندی  
 متعلقه ملک دوه ضلع هر دوی مردی خاص باخصاص حضرت شاه حسین عطا جلال سلونی  
 ادبی قدس سره مجموع چهار هفت بند مدحیه چار یا بادقار سید ابرار صلعم چون اربع عنوان  
 بخلوص عقیدت و جوش محبت تصنیف فرمود و بر چهار صد و شش شعر ختم نمود و محمد  
 که دین اوان سعادت اقران خاکسار پیچران محمد عبدالرحمن نلد حاجی محمد روشن خان  
 مرحوم مقهور حکم جناب معصن صاحب ام بر کاتم در طبع این نعت غیر تر قبه بل مصرع  
 گردید و در چار باغ کامیابی اعدا قنایج برابریافته بهین سیم موسوم ساخته بسمت  
 با ختم رسانید اگر اهل اسلام اطفال خرد سال خود را بعد پند نامه سعدی علیه الرحمة

باغ اول در شان حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق  
خلیفه اول رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہٖ و سلم است

بنیادی

سایه عکس خشت خورشید را بطالین  
سرور سرخزل جمع مونسان غم گرین  
در کلام پاک خود فرمود خیر از همین  
امی بصیرد جانشین رحمت الهی  
هست روشن بر ضمیر افروز الهی  
پیشوایت کرد احمد بر کین و مبین  
می ندجن و ملک پستان تو همین  
فرش پا اندازد قصر عالیت چرخ برین  
بعد نام خود همین نام تو ختم امر سلین  
هست بالاتر مکات کا نذران هستی یز

[illegible]

موسیٰ عمران سده از رستی تو	بت بدل هم می گردون
رفعت قدرت ترا دانند خدا یا مصطفی	را ندانند حق و صف تو فرموده بقرآن

ایک جانیت با محمد مونس و سخاوت بود
مونس و یا در ترا هم سید ابرار بود

### بند دوم

ای روانت بارکاب مصطفی اگر دیدی	انچه دیدی همه او بر فلک دیدی
در شب معراج قرب حق شنید آواز تو	سر و کونین یعنی احمد بر سل ز پس
پیش حق هم پیش اهل حق ز بعد مصطفی	کس نباشد در فضیلتی تو بهتا و پس
بعد پیغمبر توئی کا نذاختی طرح هباد	زان جنود قدسیان آمد بایدا و تو پس
فتح و نصرت در کاب تست دایم بنده	شام و روم و اندلس می فتح شد پیش
برق تیغ دروغا نبسته از ابر نیام	کا قش میش زد و در زمین کفر و خویش
هست مزج فلک هم تابع فرمان تو	مشری حکم ترا قیمل ساز و همش
کفر بگزید ز عالم جانب ملک عدم	گر گنی بهر جا و مشکرا ان جولان فرس
قبه نه چرخ و ایر پیش اوج رفعت	در نگاه اهل معنی کم نماید از عدس
گر سوی عرش برین آنگاه ساز و آقا	در گلویش آسمان از مهر و بند در

<p>همه در دستان پادشاه ت حسرت بر سر خود نیز نشو مکت حق رحم فرما برین بیدست</p>	<p>پایان در رب هر که از خوان نوال حجت پایان مانده ام اندر هوا پیش لم</p>
<p>ایک بگزیده ترا خیر الورس در غار یار صاحب ختم رسل گفت ترا پروردگار</p>	
<p>پند سوم</p>	
<p>نیز تو نیز تر از جمله یا دریافت جاودان از نور حق دل را منور یافت بیگان در خواب دید ای سپهر یافت از شمیم روضه ات خود را معطر یافت چون صدق گنجینه دل پر گوهر یافت خویش ابد از شهنشاه سکندر یافت او بدفع کفر خود را پس دلاور یافت خبر پیر قدرت و قدارت نکس دریافت نام تو در شش جهت بر جمل افش یافت نمایان زور کفر افکن ز داور یافت</p>	<p>ایک قدرت رفت از قرب پیوسته هر که با محنت شده در دو جهان شش پیوسته شد تصدیق با صداقت آنکه بر ناست شما هر گل در بجان و عنبر مشک تا ناز و متن گوهر و صفت بقرآن خبر هر کس که یافت هر کدایت گشت مستغنی چنان از وجود تو در دفای عید تو هر کس آن جان بست فکر انسان کی رسد با صفت اجال تو نائب خیر الورس گشتی باول دله زان گو سپاه کفر از گردان بود لیکن چشم</p>

درینست  
 وینست  
 دل بر کاشن  
 صدیقان کاشن  
 بشد  
 بویک صدیق تو  
 بول خدا  
 بن خضر  
 ایدی از خدا  
 اید و از من  
 ستم کاریار  
 عین قائم شد  
 در کتب پیوسته  
 حق خدای بود  
 حضرت صدیق اکبر  
 را کسی از خطا نبرد  
 فرمود

کی بود بکشت زتاب آفتاب در شمس هر که خاک در گشت روید از مرگان شوکت و شان و جلال چاه و تو تیرین برنج ذوات صفات و شرق و غرب تیرین	انکه در زیر لوایت سایه بر سر کشته سر نه نور حق و کبریت امریت هست قدر تو از حکم هست دریافت پایه چاه و جلال از تو گرفت
---	---

بعد احمد نیست شکست در عجم هم در عرب ثانی آئین اوها فرمود و نشان تو رب	<b>بند چهارم</b>
--	------------------

ای مظهر پیشوای پیروان مصطفی او لا رضوان کشاید بهر تو باسج از برای رفعت قدرت خطاب عقیق ای که با صدق و صفایم که بود یار سوا که ظاهر در میان خلق خود پیروان پاک عاشق خیر الود محبوب محبوب خدا مهر مهر مصطفی چون نقش بر جان شود داور دنیا و دین هم مادی کن مکان طایر قدر تو از کون و مکان بالا کسی بر نور خورشید روز شمس از تو ترا	وی مکرم مقدای کاروان مصطفی تا فراید غر و شان هم بران مصطفی ای امام امتین خاص از زبان مصطفی گوی سبقت برده از انبیا مصطفی ما جای اتحادت در میان مصطفی هم رفیق و یار غار حرم و جان مصطفی نیز مهر مهر تو شد نقش جان مصطفی آفتاب آسمان عاشقان مصطفی لامکان رایافته از آن مکان مصطفی بهر تمکین تو پیش پیروان مصطفی
---	---

نور اوصاف تو روشن تر از نور مهر و ما  
آن شمشیری که گرد عداوت با هم باز میکند  
میخ آن گرد هم زند از منج تو باشد  
عرض حاجت نیست حاجت در حق حق

از کلام کبریا هم از بیان مصطفی  
همیشه از دشمن خلیل و شمشیر مصطفی  
گفت اوصاف خدا هم همان مصطفی  
حاجتم را کن رفعا از زمین شان مصطفی

نیست جز عشق تو را هیچ گفت گوی من  
یک نظر فرما ز روی رحم شاه سوس من

### پنجم

ای شاه خاوان شد فدایت یا امیر المومنین  
مقتدای صحابین و زاهدین و عابدین  
عالم علم شد بهیت واقف سبب آنکه  
قدسیا ز با چنین بالایشی آرزوست  
ای که میرود دام از جهنم شکن چون  
بهر تعلیم تو با جور جهان رضوان بنگاه  
کرد در روز ازل تحریر بر لوح از قلم  
آنچه از دست و عصا موسی است اگر گفت  
در میان حضرت صالح که بوده اند کش  
گشتی نوح بنی چون یافت بر چو قرار

مصطفی امجد فدایت یا امیر المومنین  
جان و دل کرد فدایت یا امیر المومنین  
سر برده ام شد خاک پایت یا امیر المومنین  
جای در بان سرایت یا امیر المومنین  
خاک پاک کوی و جای یا امیر المومنین  
میشود دعت سرایت یا امیر المومنین  
خالق اکبر ثنایت یا امیر المومنین  
بود تاثیر عصایت یا امیر المومنین  
محمش بود برایت یا امیر المومنین  
بود تاثیر دعایت یا امیر المومنین



بجز و برارض و ساز بود و دستد بهر	در سجده طاعت یا ایامی
بگذرد در یک نفس چون مهر افروزان	یا استدایت یا ایامی
بی بصر منکر چه بیند رخت شان ترا	ت حق و صف و ثنات یا ایامی

چون بریند پیش حق و مشرب کاهد تو	
عالمی در عالم حیرت شود اوست در تو	

<h2 style="margin: 0;">بند ششم</h2>	
-------------------------------------	--

<p>ای ز فرمان خدا پاک فرمان شهادت مهر حق ثبت است بر منشور احکام قضا انتظام است جنت گو به عنوان تنصیب حوض کوفه زور در یک فیوضت برکت ای زابر رحمت تو آب حیوان قطره است کرمی چسب برین شد کرمی ایوان تو دوره گردون گردان کرد از لیل شد صبح ایل عرفان پی بسوی حق بر تو زمین تو مال و دین را بس چو کوی فی سبیل الله روز محشر بگذرد چون برق تابان صراط</p>	<p>انتظام دو جهان گیتی زار کائنات است منصب برای آن از دست حق تعالی است لیک از حکم خدا اواز میلعان است نهرهای جلد از آنها بسجایان است خود حیات سرمدی از آب فیضان است سقف بام جمیع فرش از صحن ایوان است اینهمه دومان او موقوف بران است زانکه راه معرفت روشن ز عرفان است آیه یقینی بقرآن خاص در شان است هر که دست او بدمان نکامان است</p>
---	--

اشاره  
 بنی ناله  
 در محشر کاهد  
 علم سرده و ابله

بهر فرق و شرف تو ذوا	گردان اعدا بر تیغ جبران شست
بسکه اعدا دعلی در خطه هند و ستان	با دل پر مهر و مشقت بشن خوان شست

با یدم در عشق تو خود را بدین آستان	
وز تو میباید نجات من ز دیوان خوارتن	

<b>بند هفتم</b>	
-----------------	--

<p>تا ترا در روضه احمد شده جای قیام مصطفی و مرتضی صدیق گفتند تدا رفت جاه و جلالت ای حبیب مصطفی چون میان جان بستی او بی غم جفا خانه تقدیر خود روز ازل تحریر ساخت ذات والای تو که صورت نه لبی را تا دین والای نبی بعد از نبی از جسد تو نام حاتم در سخاوت تا ابد چون میزد بهر او خود رسد از فضل هم کار ساز شیر بلبل نه تنها بهره یاب از فیض تو</p>	<p>سیر سدا ز بافت غیبت ندای اسلام شد علم این نام پاکت بر زبان فصاحم شد عیان بر بوسی و هم عیسی گردون قطع شدائین بدعت دفعش کفر و ظلام افتخار عز و تمکین ترا با آستینم تا ابد ماندی جهان از من نبی بی نظام یا نشسته ششبهت چینه مالک با بدیه نظام در ازل بوده که ایت اکوینر واکلام هر که در دنام نایست نماید هیچ و نام عالی از فیض تو سیرتاب روز قیام</p>
---	---

هم سپید چایارم سه شنبه عالمقام  
 از لای ایجان ما نیست روز قیام  
 من هم برادر خویش ششم شاد کام  
 رحمت حق باده نازل بر هزارت صبح شام

بندیده پروردگارم است حیران  
 در ازل بگردیده ام افراط صفت  
 از خدا صلی الله علیه و آله غفور رحیم  
 شد فرار از لعل در روضه خیر الوی

عاشقانت را که هستند اهل ایمان و یقین  
 هر چه را بر در خوان بفرود بسین

باغ دوم در شان حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی

خلیفه دوم رسول مقبول صلی الله علیه و آله و صحابه و ائمه

شهرت یافت بند بداول

آفتاب اسمان صابکین و متقین  
 سایه بان بارگاهت شد سپهر متین  
 حامی شریع محمد سرور دینا و دین  
 نام تو فاروق اعظم گفت ختم اکر سلین  
 از ادب بر سنگ بیت الله ساییده زمین

السلام اتوا تاج فوق عادلان امیرین  
 فروش طلسم در محبت گشت چرخ آفرین  
 عدل نازل است بیشک تا کرم کون مکان  
 چون بیان کفر و دین شد فوق از زمین  
 در جهان از حسبت تیغ جهاد و شکر

روز و شب بید و خفته پاک کو بیست  
از شمیم خاک پاک کو می غنیمت  
شمه از خود و احسان اگر گردد  
در جهاد از حکم حق جن و ملک همراه تو  
آ که در تو بیت نامت ناصر حق شد عیان  
عیسی مریم بفرمان خدا لایزال  
حامی دین نمیرگر نیبودی بهر  
جساک الله گفت در قرآن بوصف  
وصف تو فرمود خالق خلق رایا کجا

در روزی که در آن روز که از یار و یاران  
 شد معبر و غیر و شک حلق هم همین  
 بی تکلف آب حیات ابر بار و بر زمین  
 بر سر کفاری بارندگیز آتشین  
 هم باجیل ای منصور با نام بسین  
 شد بشیر نصرت ای حامی دین  
 رونق اسلام کی بودی باین حسین  
 پس بود پشیمانی ای امیر المومنین  
 مصطفی را حاشین با خداست ای پسر

رسمی توأکش مطابق با کلام الله بود  
صاحب بعراج از رسمی توأکش آگاه بود

نوم

آنکه در وصف تو آیات کلام الهی  
از عطای نیست که محتاج به انعام  
ای ضیای کوی توبه از نسیم باغ غل  
یوسف در خواب دیدت با عصا آفرینی  
باز دم شیت چو در وقت لوح هم بر د

کی شود مع و ثبات از زبان پس  
حاجت شان به برآید بی طلب و کف  
درد و رضوان نباشد جز سوگ او  
ای ترا بایل و سیمو گشته و شین  
کفر خود را یی شود سوگ عدم درین

مسکینان  
من الکسین  
در جدولی  
مجلس بوجن و دیوان  
نام حرم حضرت علی  
علیه السلام  
خوابش از  
زبان  
و باستان  
باب  
و باب  
تغییر  
از کمال  
عقل و تدبیر  
حجاب در  
اسرار  
صفت  
که در  
روم  
مال اندک  
چشمه غارت  
در  
در  
در  
در

که بست پیر و حقان برین جولای سه  
 کوکب بخت سگند طالع شد چون آ  
 گر پی جولان سمنده باد پازین کنی  
 هر که از مهر تو ای مقبول عشق مقبوس شد  
 ناله عزم تو پدید گر بسوی آسمان  
 فکر انسان کی رسد بر اوج قدر و ات  
 مثل موسی بطلب خوان محبان ترا  
 من ز بخت نارسای خویش تنالم دلم

حور سه ساله ایون  
 درت پیشانی نو که در دهن  
 آلم نایم و شمنت از بیم راه پیش و سپر  
 داور دادار نبودم و را فریادس  
 در گلوش قفسه چرخ برین بند و جرس  
 تا بسقت آسمان پرواز کی سازد کس  
 آسمان و کوکب مثل پیوسته عدس  
 ایکه تو دست رساداری بفرایدم بر

آنکه کردی قصه دین احمدی را پایدار  
 زان نموده پیشوایت خالق لیل و نهار

## بند سوم

آنکه دست زور بازوی پیمبر پاست  
 ای شهنشاه جهان از این بخش عالم تو  
 کبیرا گر کی کند گوگرد احمر آتش  
 در شجاعت از شجاعان جهان بر تو  
 بر جود جمع رویه دلان دشمنت

زان پیمبر هم ترا با جان برابر پاست  
 بحر عالم دامن خود چو زنگوهر پاست  
 خاک درگاه تو از کسیر بهتر پاست  
 زان شجاعت شجاعت جو تو کسیر پاست  
 غازیان شیر دل نصرت زداور پاست

چشم بر سر زان بر سر  
 هر که در مهر تو شایا داد جان مال  
 از برای کنان بنیاد ختم دین حق  
 ای که گفتی ساریه را پشت کن سحر جیل  
 هر که شد در مع توعند با لبیان قند  
 در می طی کرد راه منزل مقصود را  
 هر که دارد خار در دل با محبت شها  
 چون همای رفعت پرواز کرده سوز

زان در است ساه میسران می ریا  
 ساع کوثر ز دست روز مشرفیت  
 احمد مرسل ترا بس یارو باد فریت  
 لشکر اسلام زان نصرت ببار فریت  
 از زبان راتا ابد شیرین رشک فریت  
 بالیقین هر که ترا بادی در هر فریت  
 هر سر مو بر تن خود نوک نشتر فریت  
 سایه او خردان دهر بر سر فریت

حامی دین فی شتی چنان و فضل رب  
 رونق دین همی گشت ذات تو سبب

### بند چهارم

ای که جان تو بود آرام جان مصطفی  
 واقف سرا گئی بادشاه دین پناه  
 مفتی هر چارند هب قاضی احکام دین  
 تا بدست خود گرفت قبضه تیغ جها و  
 ای پیغمبر کمران بر نام و نشان مصطفی

رفت شان تو از تمکین شان مصطفی  
 ذات پاکت رهنمای پیر و ان مصطفی  
 از عدالت داد بخش خادمان مصطفی  
 در سفر رفتند جمله دشمنان مصطفی  
 کرده قائم بر وجه حق نشان مصطفی

گشت روشن بر دل صفا تو اسرار	ارغما یات خدا هم از بیان مصطفی
هست بهر صفت آن تو ز روی غرور	پاک این روز لسان مصطفی
بر سر تا عمر لوده ظل ختم الله علیه	شسته زیر سائبان مصطفی
داشتی از راه حق بینی مدار هر امر	بر کلام خالق و هم بر بیان مصطفی
خدا دانت را چه بکلی چشم زخم حاسد	هست بر تو سایه امن و امان مصطفی
هر که از راه شقاوت حاسد قرار تو شد	روز محشر او بود با حاسدان مصطفی
سینه الدار دین آماج گاه تیر است	گشت زره از دور بازویت کمان مصطفی
از ره رحمت نگرشما بحال زار من	هم برای بنو و روح روان مصطفی
دانا از رحم تو امید میدارم چنین	رهنمایم شو شهاب آستان مصطفی

کن نگاه لطف از رحمت شهاب روی من  
از پی روح محمد یک نظر کن سوئے من

### بند پنجم

هست بینهایت تنایت یا امیر المومنین	از کلام کبرایت یا امیر المومنین
کرد نازل در کلام خود جناب کبریا	خاص ده آیت برایت یا امیر المومنین
چو بقی فیت رایت با احادیث و کتابا	گفت احمد مر جایت یا امیر المومنین
عقل عالم کی رسد بارای دور اندیش تو	هست عقل حق ستایا امیر المومنین
شد منور رای دین حضرت خیر الورا	از جمال برضایت یا امیر المومنین

چرخ میگردد و گرد گشت بهر طواف است	بر سر سر شست جایست یا امیر المومنین
با چنین بالانشینی مهر چرخ	گشت در بان سرایت یا امیر المومنین
گشت دریا پرزگوهر دل	از لعل دست سخایت یا امیر المومنین
میرسد بر ناکس و کس بر مراد خوشین	از نگاره پر عطایت یا امیر المومنین
جایجا شست است در قوت و نهیل و زبوا	افتخار در جایت یا امیر المومنین
احمد مرسل ز روی خواب آگه گشته بود	از عروج دین فزایت یا امیر المومنین
کس چه داند خبر ندای پاک و صفات را	یا که داند مصطفایت یا امیر المومنین
به عرض حال خود من حاضرم با جان و دل	بر در و ولع سرایت یا امیر المومنین
از دوفر محکم بر حال زارم یک نظر	ای دل و جانم فدایت یا امیر المومنین

هست پیش خالق اکبر تر بس مقدار تو  
خبر رسول الله که باشد قدر دان کار تو

## بند ششم

ایکد زیر حکم حق طغی فرمان شامت	دی فرمان تو مهر مهر نردان شامت
رواق دین نبی کافاق عالم را گرفت	اینمه از جد و جد و سی شایان شامت
جام شبیدی کجا و قیج کیخسرو چه بود	بد ازان بردست و فرق مینوایان شامت
کیست با وجود و سخایت با تو بهتانی	حاتم طائی گدای از گدایان شامت
شهرت مهران آوازی بر سر گردون رسیده	نعمت خوان خلیل الله در خوان شامت



برق تیغ خرمین کفار را در دم خست  
گشت سحران بهر دوازکتب تعلیم تو  
هر که بود از آل اسرافیل وحی و کتاب  
خازن جنت از آن رو کار رضوانی کند  
گفت احد بعد از آن گردگیری بودی بنی  
هر زمان امداد خواهد از تو امداد علی  
چاره من کن که از بس خبر و بچاره ام

سب سحر از جان یا و جهان شست  
هم از سطوی ذکی فضل پستان شست  
بعدشان پاک از حد منبر شان شست  
جنت الماد و خیالی ز بهمان شست  
مرع بودی تعالی الله به رجحان شست  
در وادهند و ایم بس شتا خوان شست  
این گدای پیوسته محتاج در این شست

مقصود خود تا یکی در سینه پنهان داشته  
از ادب و درست پنهان پیش شاهان داشته

### بند هفتم

چون ترا در روضه ختم رس گشته تمام  
یافتی چون جگر خود قرب شفیق الهی  
مرقدت قرب پیمبر چون نبی بودی شاه  
آفتاب آسمان دین و ماه دو جهان  
خسرو و هر هفت کشور بر صدرت خضر

رشک سیدار و چاک پاک اویت الهی  
مغفرت از آن خاک بیشک هست بهر دوا  
نور تو از نور او بود دست سهمی از بهرام  
افزای خلق خدا و سرور دار اسلام  
قاصد ایران و توران تا به بخشش نام

رسواری از صفت اعدا است ۱۰

جانشین حضرت صدیق

لا لاق شانت ثنایت کی سوز این  
جن و دش و حور و غلمان بحر و بر و جانیا  
ای امام اهل ایمان سرور کون و مکان  
عاشق تو هست ادا و علی از جان و دل  
خاک پاک چار یار هم غلام اهل بیت  
یر رسول پاک و هم برآل و هم یار یار

مطلب او از دایان خویش اندازد و گام

چاره ساز است احمد تویی روز قیام  
هم تویی مجرب محبوب خدای ذوالکرام  
از غارت فیض می یابند شایان و نام  
کعبه ارباب دین حق شبه خاص عالم  
یک نظر فرما بسویش تا که گردد کام  
از ازل ایمان مانیت اسی عالم تمام  
از سر صدق و صفا صل علی خوانم نام

هر کز این مدحت بخواند یا بود از ساجین  
روز خشر در ابر در ضوان بفرود برین

باغ سوم در شان حضرت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه  
خلیفه سوم رسول مقبول صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم

بشماره هفت بند

بند اول

السلامی دین احمد را تویی صلوات

السلامی دفر علم و حیا و سلم دین

السلامی شد شنا خوان تو ختم المیز  
 السلامی در گمت دروازه خلعت  
 ازین بیخودان امواکم در شان نشست  
 آسمن بهو گفت در شان خدا ذوالجلال  
 با جهل با کمالات بهره در خوش میبرد  
 مصروف به گم طون استنار روشن  
 خواند و تورات موسی بر صفات شان  
 هر صبح و شام چون خورشید طلوع شود  
 جامع قرآن شدی لاریب از علم ازل  
 با حیاء و علم شلت دیگری نامکن است

السلامی خاصه درگاه رب العالمین  
 السلامی جامع آیات قرآن مدین  
 بهر غلظت و کمینت بقدر آن تبیین  
 گفت اوصیت به وصیت تو ختم المیز  
 با جلالت کو سگند و صاحبان و کین  
 روز و شب پر نور باشد از یار و زمین  
 یافت در نخل و صفت عیسی گردون نشین  
 هر دو مستند از جبین پر ضیای تو چنین  
 هم بر این طور که محفوظ است بر لوح برین  
 در حضور که با غیبه از شفیع المنین

چون شنا خوانت خداوندی به غیر بود  
 باز هیچ تو چه گونه از کسی دیگر بود

## بند دوم

اینکه بودی بر رضا از خود هر نفس  
 گرد و پیش بر و فقه تو دانا روحانیان  
 سر و کونین فرقت چون بعد از خود  
 آن که راست آگاه داند اولیا تا روز

بر رضای حق نکرده فدیه جان خویش  
 بهر روح و در میساند قرآن هر نفس  
 کرد از از زبان حق ترا آگاه پس  
 به از ان داده خدایت با کرامت سخن

<p>برق سجوا الامت لبس          ضرب تینت ستم دستان گردیدی بخوا          پہلوانان جهان با هم کنند اراد          و جهان شد لشکر کفار بے نام و نشان          فارس و افریقہ و جرجان ہمدان          مومنان از غنائم آنقدر کردی غنہ          نام نیردانت غنی داد و غنی کردہ ترا</p>	<p>روح او از تن پریدی مثل عار او پس          تاب نران شجاعانت نیاز و بچکس          بہر دوش چون برین آستی بچسین          سکہ تو شد روان بر ملکباری پیشین          در دل آہنا خاندہ از موکاز نہ ہوس          رفعت و جاہت خدا و مصلحتی اندوس</p>
--	---

از پی اثبات قدر رفعت پروردگار  
 گوہر سحر شہادت کہ در وقت تشار

## بند سوم

<p>ایکشان شوکت از شان پیمر پاست          ایکہ ذی النورین از جہر ضلالت عطا          بہترین نسل آدم افتخار مومنان          برب ہر چار سمت عرض کوثر چار در          معراج زن گردید چون بحر کرم از ذات حق          بہر در کہ بود و احسان تو فکر عاقلان          مشرع و تقوی و عبادت را بے لای غنی</p>	<p>ہم کرامت از طفیل رب اکبر پاست          چون بعقد خویش و دہنت پیمر پاست          احمد مرسل ترا پاکیزہ گوہر پاست          چاد یاران نبی ہر در برابر پاست          دامنایض و لطافت عرض کوثر پاست          عقل و وزاندیش حیران مضطر پاست          مومنان تصدیق از انان در پاست</p>
---	--

چونکه گشتی فدیه راه خدا از صبر و شکر	غرت و تکمین ز داور پیا
با صفای جسم پاک انور تو آسمان	سرت بر رخ ماه نور نیت

ذات پاکت را اگر پیدا نکردی ذات رب	حایع قرآن مثال تو که بودی در عرب
-----------------------------------	----------------------------------

### پست چهارم

ایکه ذمی النورین فرمودت زبان مصطفی	هست و صفت بی نهایت از بیان مصطفی
سینه بی کینه ات پر کرد از اسرار حق مصطفی	بس ز لطف خود زبان درفشان مصطفی
گوهر حقیقت لعل کان حریف مصطفی	لونهامی اولیایا آستان مصطفی
از تو را حسی شد خدا مصطفی در دجبان مصطفی	مال و زر کردی عطا با پیر و ان مصطفی
رفت و قدرت زیاده شد پیش کبریا مصطفی	یافتی چون غر و تکمین از سگان مصطفی
هر که تخم مهر تو در غرعه جان کاسته مصطفی	یافته او خوشه نعمت ز خوان مصطفی
بالیقین باشد شمع شان شمع الهدی مصطفی	آلله از فیض تو هستند عاشقان مصطفی
گفت ارضیت پییر از قد آرزویشان مصطفی	بهر تو ای رحمت و آرام جان مصطفی
کافران دهر از حیم حساست از جهان مصطفی	را بی دونه شدن کان دشمنان مصطفی
خودش محبوب خدا همدا من شیراکه مصطفی	گوهر پاکیزه و صفای ز کان مصطفی

تا شود و روشن نماید

## بند پنجم

از کلام کبریایت یا امیر المومنین	ایکه سجد نشایت یا امیر المومنین
برگزیده مرخدایت یا امیر المومنین	از سر عرفان فنا فی الله گشتی در جنت
از حدیث مصطفایت یا امیر المومنین	وصف نور روشن ترست از روشنی مهر
گشت از لبس سبب لایست یا امیر المومنین	صورت تو بولشیر بر ناخن خود ثبت یافت
که بردارای بجایت یا امیر المومنین	طائر فکر سا هر چو در بالا پرد
هر که باشد با وفایت یا امیر المومنین	یا باز حکم خدا در غلده قصر و عور عین
شد ولی او از ولایت یا امیر المومنین	هر که بر جان و دل خود مهر مهرت ثبت کرد
از جمال پر صفت یا امیر المومنین	شد منور مرآت دلهای با قطاب جهان
هست کافی بس دعایت یا امیر المومنین	عاصیان را از خدا و مصطفی بهر نجات
از کلام و کلمات یا امیر المومنین	جن و انس ان بگیمان کردند دین حق قبول
یافت از جود و عطایات یا امیر المومنین	سبحان حضرت خضر ارض کان سیم و زر
هست ششاق تعایت یا امیر المومنین	هر کی از بهر دشان مصر با حد ششاق

مدرخان در خواب گریند بکین یا تو

## بند ستم

ای ز قرآن و خبر توحید فرمان تو  
 هست بر فرمان تو نام خدا و مصطفی  
 پرچم ریاات تو چون مهر تاب بر فلک  
 داشت اسرار غیبی رونق دین نبی  
 عاصیان را از طفیل جود تو بخت غفور  
 ای تویی مصباح دین و در نهامی ارمغان  
 از طفیل مصطفی او ز رحمت رب غفور  
 مصطفی باشد او را شافع روز جزا  
 از مدایات تو آید عالمی در دین حق  
 گوی سبقت بر در جهان از فیضان  
 هست علاج تو امداد علی در ملک هند  
 نقش مهر مهر تو ثبت بر لوح دلم

حق هر دو عالم زیر فرمان هست  
 عار اجرایش ز دست هم نشینان هست  
 ماه نو لغی سهم اسپ شجاعان شماس  
 تمام حق منقوش بیشک دل جهان شماس  
 این حدیث معاجب معراج در شان شماس  
 راه دین حق منور از چراغان شماس  
 در گلستان ارم جای جهان شماس  
 هر که با صد عجز در ذیل غلامان شماس  
 آفتاب دین حق روشن از یوان شماس  
 لیک دادنی سبق خوان پستان شماس  
 از کلام الله آیتیک در شان شماس  
 جسم و جان محال در قربان جهان شماس

در قیامت پیش او روشو شفاعت خوانم  
 از صنیاع روی نور کن منور راه من

## بند هفتم

سیر سدید بر قریاک نور محمد  
گفت اجماع از میان رو

در شریعت و حقیقت به ربیب

شکران رویه معدوم گردن از جهان  
مثل تو کی بود ذوالقرنین راجاه چشم  
رایت تو گر سیر سیدان بر آید با کوه  
مشتی میخ و مهر دماه محکوم تواند  
برق تیغ لنگر کفار در دم بسخت  
هست امداد علی چون خادم درگاه تو  
بر ضرر پر ضیایت از طفیل مصطفی

در بیان بود از درویش

وز جناب سرور عالم شریعت محرم  
بگذرد هر کس در اندر جناب شایسته  
پیشوای مومنان گشتی تو ای عالم مقام  
گر بر آید تیغ تو چون برق از آبر نیام  
به زکیکاوس هم چشید بودنت خلاص  
کفر را نام و نشان گرد و غبار فرام  
نصرت و اقبال از دست غرور حرام  
رفت از تیغ جهاد در عدم کفر و ظلام  
یک نظر فرما بسویش بهرب ذوالاکرام  
سائبان رحمت حق بادای گردون خام

عاشقانت را بکلم خاص تالعالین  
می برد در عنوان لب بد تکرم در خلعتین

باغ چهارم در شان حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب  
کرم الله وجهه و خلیفه چهارم رسول مقبول صلی الله علیه و آله و صحی

و سلم شش ربیعت بند + بند اول

السلام ای سایهات محضر چه چارین  
السلام ای بایات بالاتر از چرخ جهان



<p>آفتاب نور واحد ما هتایب از نما  حامی دین پیغمبر تو گشت جان بے  ما هتایب اهل اتی مقبول رب دهر  گوهر بحر شجاعت از دریا بے سخا  عید هر کور دل ما سر نه خاک درت  قادر مطلق بی قدر رفیع ز رازل  هست اسم پاک تو فرشت و آجان  ذوالفقار چون بلبل برقی شایان</p>	<p>لو کشف هم باب شهر علم دین  مقصود انا فتحنا معنی جیل استین  درة التاج خلافت سرور دنیا و دین  عالم علم شریعت مقتدا می متقین  صورت کمال الجواهر می نماید دور بین  نام تو به نام خود نوشت بر لوح برین  از طفیل نام تو نشان شود اندر دین  موشد نام و نشان کفر از روی روشن</p>
--	---

چون شناخت خدایک در قرآن بود  
سجده پیغمبر و شنای تو کرا امکان بود

## پش دوم

<p>ایک قدم تو به دور پاک نیردان تو لبس  هست در مدح تو لبس آیات قرآن مجید  از جهانان مثل تو هیچک جوان سرگشته  موجب انترچه و هم عهد بود کد نام</p>	<p>بی رضای اوز تو حریفی اندر سر زلفش  هم احادیث پیغمبر و شنای است لبس  در شجاعت است پاک است بی همتا و لبس  تاب میدانت نه آرد و بدین چاکش</p>
--	--

پیش میدانت شجاعان جهان اودن  
 رستم و زال در میان همین دامن  
 در دوشی زلفت قصر تو دور آسمان  
 سلاکت میخیزد و بزم ابدال اودن جهان  
 بی وساطت هر که میدارد در دست تو  
 هر که دست خود بدست تو نداد از گمراهی

گم شده از بصیرت و بیم تو راه پیش  
 پیش زور بازوی تو کمتر از مهر و محبت  
 در نگاه صاحب معنی کم از بسیل و عدل  
 سلسله و ازان از دریای فیضت میرسد  
 دست او را تا ابد نه بود و پشتت دست  
 اوست در راه عدالت پای نرسد

گر گنی غم جهاد ای خسرو دلدل خور  
 قتل و این گوید دست گوی و ذوالفقار

## بسم سوم

ایک دستت زور از داور داور نیست  
 ضعیف حق حیدر که از شاه ذوالفقار  
 نیر چرخ سخا میسر است  
 لعل عکس در پاکت چو برگ درون رسید  
 در ازل هم تا ابد مخلوق ارض و آسمان  
 از عطایات یافتند که بدیشان چرخ  
 بهم شجاعت هم سخاوت هم کلمات جلال

بهر قتل مشکران تیغ دو سیکر نیست  
 فاتح خیر لقب از فتح خیر نیست  
 دامن بحر شجاعت از تو گوهر نیست  
 زان منور خویش اخورشید خورشید نیست  
 هر نفس در بحر غایت شناور نیست  
 در نهایت کان گوهر بحر خضر نیست  
 ذات پاک تو ز گوهر صفا و بهشت نیست

<p>همه سر          واد هر کس دست خود با سلسله دست          شاه مردان شیرز دلان فاتح شیرتولی          در دل هر کس با یاران تو باشد زلف          ای برای قوت بالی و پر خود میریل</p>	<p>در هر بیت او ترا با دی و هر بهر بیت          ان شهرت بجید یافته          به اصل و خبر یافته          انقش اسم عالیت بالا شے شیر یافته</p>
<p>گشته چون میلاد تو در کعبه عالی منصب          افتخار از دست در ملک عظم در عرب</p>	

## بند چهارم

<p>ای عزیز و قوت بازوی جان مصطفی          مسند احمد ز تو بس یث بنیت گرفت          قافله سالار آل احمد رسالتی          گشت روشن بر ضمیر انورت بسالتی          گشت از انوار منی سینه تو پیا          مصطفی فرمود در جنت علیا بابا          هست احمد بکچم دین حق محرم          رفت قدرت نفوذ شد در حضور کبریا          پیر و درگاه خدام تو ام با جان و دل          شجره دوست پیرم تا بر درستی خیر</p>	<p>حسرت جان و دل و روح روان مصطفی          ای خدای عز و کلین مکان مصطفی          از تو قائم گشت نسل خاندان مصطفی          تا دوان خود نهادی نزدان مصطفی          چون دمانت بر عرق شد از لسان مصطفی          فاطمه از شاه با پیران مصطفی          ماه تابان هم تویی با اختران مصطفی          چون شدی ملای را ده هزاران مصطفی          دستگیر شوم ز دست مخلصان مصطفی          نایزم سازی شهنشاهان مصطفی</p>
--	---

حاجتی کا یہ پیش من رو افراستہ | ہر روح پاک سبطین و ارواں مصطفیٰ

ای شہدہ مکلف نماز رحمت سکون  
تا شود در دوزخ روشن ایمان روشن

## بند پنجم

ای ثنا خوان شد خدایت یا امیر المومنین  
در گنہوں در جہنم اندر نخب  
دیدہ اقطاب عالم را شدہ کل البصر  
کہ گوی نہ آسمان در زیر قصر عالیت  
تا جہار ہشت جنت والی ہر شہمت  
یا بدار فضل خدا در خیمہ عصیان نجات  
گر می خویشد محشر کے کند بروی اثر  
بہر عفو جہم خدام تو پیش مصطفیٰ  
عقدہ حجابات ہر یومین شود حل کیا  
سومنان ہلکہ بردست تو بیت کنند  
دعوی ہمت منافق گر کند اورا چہ  
از ہمہ شاہان عالم درو عالم بہتر است

کرد و صفت مصطفایت یا امیر المومنین  
ہست از جوہر عطیت یا امیر المومنین  
خاک پاک کوی وجایت یا امیر المومنین  
قرب حق گشتہ ہست یا امیر المومنین  
ہر ولی دار ولایت یا امیر المومنین  
زیست ہر کور وفایت یا امیر المومنین  
یافت کوخل لولایت یا امیر المومنین  
پس بود کافی ضایت یا امیر المومنین  
از یہ شکل کشایت یا امیر المومنین  
از غلامان سرایت یا امیر المومنین  
نیست در اضی خدایت یا امیر المومنین  
ہر گدای بیوایت یا امیر المومنین

ایکے میداند خدایت عزت کار ترا

ایکد فرمان تو از فرمان نیروان شست  
بالیقین طغرای منشورت بفرمان شست  
هست قندیل دوت بر آسمان ماه شبر  
جانیترین شافع روز جزا هستی شها  
گاشن خردوس پیش رونده درگاه تو  
بی تر و ابل غنی بطریقیت سے رونده  
دوره نه آسمان چون انما دور و دور است  
چون نازد جنت الفردوس والا صفقا  
کی رسد دباغ فردوسین این آفتاب  
بهر و اصحاب ستم جان نثار احمد  
در دیار سندا امداد اعلی از جان دل  
ای طیب در دول می و افغ امر خلق

سین مرقوم از کلب قلمدان شست  
نقش مهر مهر نیر و زیب فرمان شست  
کرده مان چون چون مهر بر جان شست  
سوزان را غفرت از سعی و شایان شست  
یگیان شل خیا بانی زبستان شست  
ای طریق تو مروج از مریدان شست  
بالیقین دوران او تا دور دوران شست  
قه لعل و دجبت سحر یاران شست  
سکر یاران احمد از عدوان شست  
دستگیر من قوی دستم بدان شست  
هز زمان بخوشا و ثقیب خوان شست  
این مریض سخت را امید دران شست

کن نگاه لطف برین بهر دران ساختن  
هست کدورت شکلات خلق آسان ساختن

بسم الله الرحمن الرحیم

چون صد بارم هفت با خود  
 سبیل و کوثر تسبیح هم آب  
 چون نواهی برضیایت رسید آن مسلم  
 چون نوبت ختم شد بر ذات حق مسلمین  
 دشمنان ظاهر و خایه زوین احمد اند  
 هم عدد و باطن تو هست در دنیا و اب  
 هر کسی در ظاهر و باطن تو دار و نفاق  
 مهدی مادی ز اولاد تو چون پدید شود  
 آید از چرخ چهارم بهر امدادش سبح  
 هست ایما هم بنام سلف دیگر عین

یا محمد جان بهت از هر جا جو  
 از کف وجودت مغرور کی گشته بنام  
 گشت معدوم از جلال شوکتی غلام  
 شد خلافت ختم بر ذات تو ای امیر عالم  
 در خرامانندشان از آب کوثر نشویم  
 شد ز حکم خالق خبت بر او جنت حرام  
 هست خراج از او که رحمت خیر الامم  
 دشمن یاران احمد را نکاید قتل عام  
 در او برین نماید آینه آکن امام  
 آن دیکم پاک کان آید به خاخر امام

ای مریدان ترا کنند در اسلام دین  
 بعد از من می برورند و این بفرودس برین

### خاتمه الطبع

احمد و قد و الله که این گشتن زیبا و حدیقه رن بسر سبزی و شادابی یعنی چار باغ کانی  
 بسجده است تمام صحت لاکلام کار پر از ان طبع نظامی در راه صفر ساله هجری از  
 طالب طبع برآمده نور افروزی آتش دل اهل تقوی شد مخفی مباد که جناب کمال است

شیخ امداد علی صاحب مردوم سورب ساری صاحب مبرورین  
 وجود هری قصه سادگی ضلع هر دوئی متدوده مرید خاص با اخصاص  
 حضرت شاه حسین عطا صاحب کون: مره الغزنی این چهار هفت شد  
 در مع صحابه کبار رسول مختار صلی الله علیه و آله و سلم بخلوص اعتقاد  
 تصنیف فرموده زاد آخرت خود ساخت و در عین مرض برای طبع مطبع نظامی ارسال  
 فرمودند بنده خاکسار میچران محمد عید الرحمن شاکر این کلام بلاغت نظام را فرمود  
 نوشتند وی رسول مختار و چار یار کبار تصور نموده بعد تکمیل دیباچه و نام تاریخی قصه بنمود  
 درین اثنا خبر رسید که آن مشتاق جمال پاک رسول مختار و شریفه دیدار صحابه کبار را  
 این اشعار آید ار مراد دل خود یافت: روز جمعه بست و سوم شوال ۱۲۹۱ هجری  
 بفرمودن بن رسید و این هدیه بحضور معالی گزرا نید و ان الله وانا الیه راجعون بنده  
 کترین این قطعه تاریخ برای یادگار سال فالت آن جنت آرامگاه برخاسته ثبت نمود

قطعه تاریخ وفات

واقف راه حقیقت شیخ امداد علی	مع خوان چار یار جان نثاران رسول
چون بخت رفت شاکر گشت تاریخ و فنا	کرد نقد جان فدای راه یاران رسول

قصیده

در رفت حضرت سرور کائنات احمد مختار صلی الله علیه و آله و سلم چکیده قلم بلاغت لقم  
 شاعر فصیح زبان نکته سنج سخندان جناب سیدی کرمی میر و ارث علی حساب بخلوص سیفی

ادام الله برکاته

کلم از چشم نباشد نقطه لوحه احد  
اگر هر شعر بشعری زنده طعنه عجب  
به نعت مصطفی موزون شود

من ناقابل و کم فهم را کو طاقت چیست  
صفات احمدی در حیطه تحریر کے گنجد  
بود و شوار مصر معجزات احمد مرسل  
ز بدایع نبی خوشنود گرد و ایزد بر حق  
نبوده است بنده از ازل تا روز ختم صلا  
خدا مثل حبیب خود نہ پیدا کرده در عالم  
چه خوف از علت عصیان بود و دایع حضرت  
بود و صرف تعریف شفیق الذین ہر حق  
بجز نعت پیر نیاز و اندام حق  
دلالت بر تقرب میکند معراج در واقع  
ملاک از خلک آیند بر آستان بوسی  
خدا حکم در دوزمین رحمت کرد است  
وجود پاک حضرت رحمتہ للعالمین چنان  
فروغی از جمال پاک او بر ذرہ گرافند  
مرا خاک پاک پای آنحضرت بدست آید

درین از چہ مصر نبوز با ضیاء باشد  
کہ این فیضان لغت حضرت خیر الودا باشد  
چشم بل منیش بہ دلیل ہے بہا باشد  
اگر در ورقم ہے مشبہ فیض مصفا باشد  
چنان و شش کند انسان چو خدا باشد  
مستحق کی شود آن خیر کان ہے اشتبا باشد  
کہ وصف ذات محبوب خدا علی رضا باشد  
کسی مثل رسول پاک این قولم سجا باشد  
کے راسل ان حضرت اگر گوی خطا باشد  
کہ ذکر و وصف والا در دوا و لہا را دوا باشد  
بجان دل بہر حالت اگر صدق مصفا باشد  
عطا از سبب فیاض گرفتار سا باشد  
بچشم غور بین این رتبہ عالی کرایا باشد  
گروه انبیاء ہم مقتدی او مقتدا باشد  
مسلمانان ازین ارشاد غفلت کی روا باشد  
پس این رحمت کمال است او کی حد با  
ضیائی معر تابان کمر از فتوی سہا باشد  
بحق چون منی عاجز بجای کیما باشد



351



191501/4

**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY  
ALIGARH**

This book is due on the date last stamped An  
over-due charge of one anna will be charged for  
each day the book is kept over time.

---

۱۳۰۱		۸۹۵۵۱۴۶	
۳۶۵۶			
چراغ کا پیل			
Date	No.	Date	No.